

نشریه ادبیات پایداری

دانشکده ادبیات و علوم انسانی
دانشگاه شهید باهنر کرمان

سال هفتم، شماره دوازدهم، بهار و تابستان ۱۳۹۴

بازتاب اسطوره‌های ملی و حماسی در شعر شاعران دفاع مقدس* (علمی - پژوهشی)

دکتر سید کاظم موسوی
دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهرکرد
حمزه محمدی ده چشمه
کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهرکرد

چکیده

در دوران معاصر، با شعر پاک و بی آرایش شاعرانی مواجه هستیم که در طول جنگ تحمیلی و پس از آن، ایثارها و مقاومت‌های رزمندگان را به تصویر کشیده‌اند. شعر این شاعران، روزگاران گذشته این مرز و بوم را در برابر ما زنده می‌کند. شعر دفاع مقدس، شعری است که در آن پاک‌ترین عواطف، مجال ظهور یافته است و یاد پهلوانی‌های دوره باستان در آن زنده گشته و انگیزه آفرینش حماسه‌هایی در شعر معاصر شده است. اسطوره‌هایی چون رستم، اسفندیار، سیاوش، کاوه و ... در شعر این دوره، بار دیگر مجال حضور می‌یابند. پهلوانی‌های دلاوران هشت سال دفاع مقدس، با پهلوانی‌های آنان سنجیده؛ حتی گاهی بر آنان برتری داده می‌شود. با درنگ در شعر این دسته از شاعران، برخی از باورها و اسطوره‌های باستانی به چشم می‌خورد. شفاف‌ترین و درخشان‌ترین کاربرد اسطوره‌ها، نمونه و الگو بودن آنها است؛ چه در دوره‌های نخستین و چه در زمان حال؛ هر گاه و در هر سرزمینی ایجاب کند، این نمونه‌ها رخ می‌نمایند و سرنوشت‌ساز می‌شوند. این پژوهش، بر آن است که شخصیت‌های حماسی و اسطوره‌ای، در شعر شاعران دفاع مقدس (مردانی، حسینی، کاشانی، گرمارودی، سبزواری) را بررسی نماید.

واژه‌های کلیدی: اسطوره، حماسه، شعر، دفاع مقدس.

تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۱۳۹۳/۳/۷
kazem123@gmail.com
hamzehm661@gmail.com

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۲/۴/۳۱
نشانی پست الکترونیک نویسندگان:

۱- مقدمه

اسطوره‌های ملی، اسطوره‌هایی هستند که مربوط به تاریخ ایران قبل از اسلام بوده و ریشه در اساطیر هند و آریایی دارد. این اسطوره‌ها، بیشتر بیان‌کننده الگوها و انسان‌های سرمشق و ایده‌آل‌های مجسم انسانی است. مفاهیم بیشتر این اسطوره‌ها، به طرح مباحثی مانند: انسان‌های آرمانی، چگونگی خلقت و آغاز جهان، علت وجودی پدیده‌های نظام هستی و ... می‌پردازد.

اغلب اسطوره‌های ملی ایران قبل از اسلام، از طریق شاهنامه فردوسی به ما رسیده است. این اسطوره‌ها ترکیبی از افسانه و واقعیت هستند.

بخشی از اسطوره‌های ملی را اسطوره‌های حماسی تشکیل می‌دهند. «مهم‌ترین جنبه این اسطوره‌ها، طرح انسان برتر یا انسان آرمانی است. در این راه از ویژگی‌هایی مانند خرق عادت و قهرمانی بودن استفاده می‌کنند. انسان‌های اسطوره‌های حماسی، هیچ‌گاه نمی‌توانند در چارچوب قواعد منطقی ذهن قرار گیرند و به نوعی ماورایی محسوب می‌شوند؛ از این رو میان حماسه و اسطوره، ارتباطی تنگاتنگ به وجود می‌آید. ارتباطی که موجب می‌شود تا حماسه از یک رویداد جنگی و درگیری فیزیکی انسان‌ها با یکدیگر یا با طبیعت، به موضوعی ماورایی تبدیل شده و قابلیت تفسیر و تأویل پیدا کند. این ویژگی سبب استفاده از بیان نمادین و رمزی در اسطوره‌های حماسی می‌شود» (صفایی تبار، ۱۳۸۴: ۴۷۴)؛ بنابراین، مهم‌ترین ویژگی شخصیت‌ها در اسطوره‌های حماسی، روین‌تنی، جنگاوری و ارتباط با ماورا و محدود نبودن در جهان است.

شاعران دفاع مقدس در شعر خود به بازگویی مسائلی می‌پردازند که مربوط به دوران گذشته سرزمین ایران است؛ سرزمینی که در طول سال‌ها آماج هجوم، خونریزی و ویرانگری اقوام بیگانه بوده است؛ در آن زمان نیز، مردانی با دلاوری و قهرمانی در برابر متجاوزان ایستادگی کردند تا از کیان خاکشان دفاع کنند. لحظات حمله و هجوم بیگانگان، لحظاتی بود که مقاومت و نبرد، نیاز اساسی و حیات جامعه بود. کارها و اعمال مردانی که به دفاع از میهن پرداختند، با درشت‌نمایی در روایت‌ها، صورت اسطوره‌ای و نمادین یافت و در حماسه ملی ایران جاودانه گشت.

۱-۱- بیان مسئله

هرملتی، دارای اسطوره‌ها و حماسه‌های ملی است. این اسطوره‌ها، بر آمده از فرهنگ و تاریخ یک جامعه است. ایران نیز، به سبب سابقه زیاد تاریخی و فرهنگی خود، دارای اسطوره‌ها و حماسه‌های ملی زیادی است. بیشتر این شخصیت‌های حماسی و اسطوره‌ای، در شاهنامه فردوسی نقل شده‌اند و شاعران شعر جنگ نیز، به بازیابی و بازسازی آنها در اشعار خود پرداخته‌اند. اسطوره آرش کمانگیر، اسطوره‌ای در دفاع از مرزهای ایران و در مقابل دشمن خارجی است. آرش، برای دفاع از تمامیت ارضی سرزمینش، جان خود را در تیرپرتابی می‌گذارد و آن را پرواز می‌دهد. کارکرد این اسطوره در شعر جنگ، بیشتر نقش ایجاد انگیزه دارد و در این راه نیز، از شیوه‌های تحریک انگیزه و احساس استفاده می‌شود. قهرمانان اسطوره‌ای رویدادهای حماسی، معمولاً ابرمردانی نامجو هستند که برای کسب افتخار و حفظ کیان و استقلال ملت خود می‌کوشند و نبرد می‌کنند. جنگ‌های آنان، نوعی نبردمیان خیر و شر یا مقابله قدرت‌های اهورایی با اهریمنی است که به صورت جریان سیال و دایمی، در بستر حوادث داستانی و عبرت آموز جریان می‌یابد (رزمجو، ۱۳۷۴: ۵۳).

۱-۲- پیشینه تحقیق

در این مورد، به طور پراکنده، کتاب‌ها و مقالاتی منتشر شده است که در میان مباحث دیگر، به چگونگی حضور اسطوره در متن نیز، اشاراتی شده است. در کتاب «بینش اساطیری در شعر معاصر» از رشیدیان، به بررسی کوتاهی از حضور اسطوره در شعر نیما، اخوان، شاملو، فروغ و ... با دیدگاهی دگردیسی شده، پرداخته شده است. در شعر دفاع مقدس نیز، در میان نقدهای مختلف به حضور اسطوره، به طور گذرا اشاراتی شده است؛ اما تاکنون اثری مستقل که به تمامیت، حضور اسطوره‌های ملی و مذهبی را در شعر جنگ نشان دهد، تألیف نشده است.

۱-۳- ضرورت و اهمیت تحقیق

۱- تبیین هدفمند کاربرد شخصیت‌های اسطوره‌ای در شعر جنگ.

- ۲- کارکردهای ویژه و نقش اسطوره در هویت بخشی جمعی ایرانیان.
- ۳- شیوه‌های بروز و ظهور اسطوره در شعر دفاع مقدس.
- ۴- نقش اسطوره‌های ملی و حماسی در شعر جنگ و در تفهیم مطالب و ارزش‌ها.

۲- بحث

۲-۱ شخصیت‌های اسطوره‌ای

شخصیت‌های اسطوره‌ای، چهره‌های نمادینی هستند که اگر خود، دنیوی باشند، اوصافشان فرا طبیعی است. در تعریف شخصیت‌های اسطوره‌ای، گاه با شخصیت‌هایی رو به رو هستیم که کردارشان با گذشت زمان، شاخ و برگ یافته؛ حتی اعمالی ماورای طبیعی به آنها نسبت داده شده است؛ به طور کلی، همه ملت‌ها در طول حیات خود، افسانه‌ها و اساطیری ساخته‌اند که کم و بیش، مورد قبول و اعتقاد باطنی آنها بوده است. بیشتر این داستان‌ها، به این دلیل که نیروهای مافوق طبیعی در آنها دخالت داشته، مربوط به مسائل مذهبی است. در میان برخی از ملت‌ها، داستان‌های حماسی بیشتر مورد توجه بوده است. در داستان‌های حماسی، صحبت از مسأله خلقت و پیدایش عالم نیست، البته در حماسه‌ها نیز خدایان از سرنوشت بشر غافل نیستند. در این گونه روایات، قهرمان واقعی، افراد بشر هستند، اما اعمال آن‌ها از حدود توانایی بشر خارج است.

در شعر دفاع مقدس، اشاره به شخصیت‌های اسطوره‌ای ملی و حماسی، نمود بارزی دارد که در این بخش به مهم‌ترین و پرکاربردترین آنها اشاره می‌شود.

۲-۱-۱- آرش

آرش که در ادب فارسی به آرش کمانگیر معروف است، تیراندازی چیره‌دست و توانا بود که در راه آرمان و میهن خویش، جان خود را از دست داد.

«آرش از قهرمانانی است که در دوره ساسانیان، بهرام چوبین، خود را از عقب او می‌خواند. در نبردهای اسطوره‌ای و افسانه‌های تاریخی فرمانروایی پیشدادیان، در روایتی افراسیاب، طبرستان را محاصره می‌کند و پس از راضی شدن به صلح، منوچهر، از افراسیاب می‌خواهد که در حد یک تیر پرتاب از خاک

ایران را به او بازگرداند، افراسیاب می پذیرد و منوچهر به یاری اسپندارمذ، امشاسپند بردباری و نگهبان زمین، تیر و کمانی ویژه می سازد و آرش، پهلوان ایرانی این سهم را به عهده می گیرد... و شبگیر به کوه ائریوخشوت می رود و تیر خود را از فراز این کوه پرتاب می کند. تیر، تمام روز را پرواز می کند و شبگیر بر دامنه کوه خوانونت، در کنار جیحون، برتنه تناور گردویی می نشیند و مرز ایران و توران را مشخص می سازد. در این کار، آرش بدان سان که پیش از پرتاب تیر گفته است، جان خویش را در تیر می نهد؛ و از کالبد او پس از پرتاب تیر نشانی نمی یابند» (هینلز، ۱۳۸۳: ۱۲۰-۱۲۱).

در شعر دفاع مقدس، هرگاه سخن از آرش به میان می آید، توصیف رزمندگان، دلاوری‌ها، رشادت‌ها و غیرتمندی آنان با غیرت بازوان آرش همراه می شود. آن جنگجویان دلاور، کمانگیرتر از آرشانی بودند که در کشاکش با پنجه‌های مرگ، برای میهن معجزه کردند.

نصرالله مردانی، رزمندگان و دلاور مردان جبهه‌ها را به آرش تشبیه کرده است؛ زیرا این مردان نیز، چون آرش برای حفظ این خاک و مرز و بوم، از جان خود گذشتند:

جنگجویان دلاور، پیشتازان دلیر / آرشان فاتح این خاک پهناور، به پیش
(مردانی، ۱۳۷۰: ۴۴).

ایران، سرزمین کمانگیرهای نام‌آوری است که برای تفسیر ناب عشق به وطن، تیر جان در چله خشم می نهند و مرز نور و آزادی را می گسترند.

«در کتاب‌هایی مانند شاهنامهٔ ثعالی، تیر آرش را به گونه‌ای خاص توصیف کرده اند؛ مانند اینکه آرش در عین پیری و آخر عمر بود و گویی تنها برای پرتاب آن تیر باقی مانده بود. پس از پرتاب تیر نیز، آنگاه که تیر در حال فرود آمدن بود، ملکی به امر خدا آن را پرواز داد و به بلخ رسانید» (رستگار فسایی، ۱۳۸۳: ۲۴۰).

در شعر شاعران دفاع مقدس، تیرهایی که به سمت دشمن بعثی روانه می شد از جهت شدت اثرگذاری و به خاطر حفظ ارزش‌های میهن، به تیر پرتابی آرش تشبیه شده است:

ناگهان فصل، فصلی دگر شد ناگهان خشم و طوفان و آتش
بی امان تیرها پر کشیدند از کمینگاه یاران آرش
(بیگی حیب آبادی، ۱۳۸۵: ۸)

۲-۱-۲- اسفندیار

اسفندیار، یکی از قهرمانان ملی و دوست داشتنی در ادب فارسی و حماسه های ملی ایران است. وی فرزند کتایون، دختر قیصر روم و گشتاسب، پادشاه ایران است. «اسفندیار در شاهنامه هم شاهزاده است و هم جهان پهلوان، دو صفتی که در شاهنامه جز او در هیچ کس جمع نشده است. در فرهنگ ها آمده است که او توسط زرتشت رویین تن شد؛ بنابر سنت مزدیسنا، زرتشت، اسفندیار را در آبی مقدس شست تا رویین تن و بی مرگ شود؛ اما اسفندیار بنا به ترسی غریزی و خطا کار، به هنگام فرورفتن در آب چشم هایش را بست و آب به چشم هایش نرسید و زخم پذیر ماند؛ در واقع در جهانی که مرگ پایان همه راه‌ها است، اسفندیار آرزوی توانایی و بی مرگی است» (مسکوب، ۱۳۵۴: ۲۹).

اسفندیار از فره مندان است و رویین تنی او، نشانه قدرت و توجه ایزدی به وی دانسته شده است. وی، در زمره پهلوانان بزرگ ایران است و مانند رستم، کارهای بزرگی به دست او برآمده که مهم ترین از همه آنها، گذشتن از هفت خان است.

۲-۱-۲- رویین تنی

رویین تنی، از مظاهر اصلی فره مندی است و رویین تن، کسی است که دارای بدنی آسیب ناپذیر بوده، سلاح بر آن کارگر نمی افتد. رویین تنی، مانند در امان بودن از بلاهاست.

«در اساطیر یونان آمده است که جادوگری، مرهمی داشت که هر کس از آن استفاده می کرد، فقط یک روز رویین تن می شد و آتش و آهن در او تأثیری نداشت. در اسطوره های یونانی، تالوس رویین تن است؛ ولی نقطه حساس وی، شریانی نزدیک پاشنه پای او است که زیر یک قطعه پوست ضخیم قرار دارد و اگر این رگ باز شود، تالوس می میرد. در اساطیر، گاه حیوانات نیز، به نوعی رویین تن می شوند. در اساطیر یونان، شیری زخم ناپذیر بوده است که از ماه افتاده بود و اطراف

آبادی‌ها را مورد تاخت و تاز و هجوم وحشیانه قرار می‌داد؛ پوست وی آنچنان سخت بود که آهن و سنگ و برنز در آن اثر نمی‌گذاشت» (گرین، ۱۳۶۶: ۳۸). اندیشه رویین‌تنی می‌تواند آرزوی بشر برای بی‌مرگی و عمر جاوید باشد. جاودانگی به وسیله آب، در اعتقاد ایرانی نیز، وجود دارد و اندیشه آب حیات را به وجود آورده است. در بسیاری از موارد، عشق به معبود و اهل بیت، ایمان و اعتقاد مستحکم و عشق به شهادت، چون آبی زلال است که شست‌وشوی قلب و روح در آن، وجودی رویین به آدمی می‌بخشد.

«در باره مرگ اسفندیار، دو موضوع قابل توجه است: نخست آنکه مرگ او به یکی از گیاهان بستگی داشت و دیگر آنکه از همه اعضای بدن وی، فقط یک عضو، از سلاح جنگ آسیب می‌دید. نظیر این دو مطلب در ادبیات ملل دیگر نیز، دیده می‌شود: در حماسه ملی یونان، آخیلوس پهلوان را تنها با آسیب رساندن به مچ پا ممکن بود از پای درآورد، بالدر در اساطیر ملل اروپای شمالی، فقط با گیاه از میان می‌رفت» (صفا، ۱۳۸۴: ۵۹۹).

در شعر دفاع مقدس نیز، به رویین شدن و رویین‌تنی اشاره شده است. قیصر امین پور، در توصیف جبهه و جنگ، رزمندگان را رویین‌تنانی خطاب کرده است که در آب چشمه عشق، غوطه خورده‌اند و رویین‌تن شده‌اند؛ بنابراین، از مرگ هراسی ندارند.

نمونه‌های زیر از وی و شاعران دیگر، حاوی این مضمون است: اینجا همیشه مرگ / در رفت و آمد است / اما / رویین‌تنان عشق / بی‌اعتنا به عابر مرگند (امین پور، ۱۳۶۳: ۴۱).

ما از عشیره خون رویین‌تنان عشقیم / شمشیر ما شهادت، ایمانمان سپرها (حسینی، ۱۳۶۳: ۲۳).

شاعر در بیت ذیل، به مضمون رویین‌تن شدن در آب اشاره کرده است. در این بیت، او عشق به پروردگار را چشمه‌ای دانسته است که تمام وجود را رویین‌تن می‌کند و جایی برای آسیب‌پذیری باقی نمی‌گذارد:

درون چشمه ساری غوطه خوردم/ که از پا تا به سر رویین تنم کرد
(حسینی، ۱۳۷۱: ۷۴).

نصراله مردانی در بیت ذیل، ذکر حق و تکبیر را مانند زرهی فولادین، حافظ
بدن دانسته است.

بر تن رویین نباشد تیغ چوین کارگر/ ای که داری جوشن تکبیر بر پیکر، به پیش
(مردانی، ۱۳۷۰: ۴۵).

نکته مورد توجه در این بیت، این است که شاعر، تن رویین را تنها در برابر
سلاح‌های چوین، آسیب ناپذیر دانسته است و این، با آنچه در اساطیر آمده،
متفاوت است. رویین تنی، یعنی آسیب ناپذیری در برابر هر سلاحی از هر جنسی.
می‌توان گفت شاعر، این نکته را به این دلیل بیان نموده تا عظمت ذکر و نام حق
را پدیدار نماید و الله اکبر را که برترین ذکر است، در نگاهبانی از جان؛ حتی بر
داشتن تن رویین ترجیح دهد.

از میان شعر این شاعران، تنها اشاره مستقیم به نام اسفندیار در شعر مشفق
کاشانی دیده می‌شود:

همه به هیأت اسفندیار رویین تن/ همه به صولت سهراب و سام و رستم زر
(کاشانی، ۱۳۶۵: ۶۷).

در این بیت، شاعر نام اسفندیار را در کنار دیگر پهلوانان ملی، ذکر نموده و
مشخصه اصلی اسفندیار، یعنی رویین تن بودن آن را ذکر کرده است.

می‌توان گفت که شاعران دفاع مقدس، با به کار بردن نام اسفندیار و ویژگی بارز او؛
یعنی رویین تنی، قصد دارند روحیه جنگاورانه، شکست ناپذیری و بی نظیر رزمندگان و
همچنین غرور ملی آنان را در برابر دشمن سرکش به تصویر کشند. رزمندگانی از جنس
اسفندیار که رویین تنی و شکست ناپذیری از صفات برجسته آنان است.

۲-۱-۳- اهورامزدا

اهورامزدا، نامی است که زرتشتیان به خدای خود داده‌اند. این نام در نزد
زرتشتیان از جنبه تقدس و احترام برخوردار بوده است. این تقدس به خاطر نیک و
خیر بودن اهورامزدا است.

«اهوره مزدا مادر و پدر آفرینش و پدیدآورنده مسیر خورشید، ماه و ستارگان بوده و هست و خواهد بود؛ به سخن دیگر جاودانه است؛ اما در این دوره، قدیر یا قادر مطلق نیست؛ چرا که از جانب دشمن خویش؛ یعنی اهریمن محدود می‌شود؛ اما زمانی فرا می‌رسد که شر، مغلوب و اهوره مزدا، فرمانروایی قادر و مطلق خواهد بود» (هینلز، ۱۳۸۳: ۱۲۹).

شاید جنبه تقدس آمیز بودن اهورامزدا و اعتقاد عمیق باطنی زرتشتیان به او، از آنجا ناشی می‌شود که مظهر خیر، نیکی و خردمندی است و انسان ذاتا دوستدار خیر و نیکی و منفعت است.

«اهوره مزدا هفت امشاسپند یا فرشته دارد که مجری اوامر او هستند» (زنجانی، ۱۳۷۲: ۵۵۹).

می‌توان در شعر جنگ و دفاع مقدس، شهیدان راه حق را به اهورامزدا تشبیه کرد. از یک سو شباهت از جنبه تقدس است و از سوی دیگر، شهیدان همان جلوه‌های نور، بخشش و مظهر خیرسانی، نیکی و غلبه بر شر هستند.

«در روایات کهن زرتشتی، گستره دوران تاریخ جهان، دوازده هزار سال است. سه هزار سال، آغازین، دوره آفرینش اصلی (اهریمن و اهورامزدا) است. دومین سه هزار سال به درخواست اورمزد سپری می‌گردد (آشتی اورمزد و اهریمن)، سومین سه هزار سال، دوره مصاف خیر و شر و چهارمین سه هزاره، دوره ای است که اهریمن شکست می‌یابد» (هینلز، ۱۳۸۳: ۱۷۷).

بار دگر شد نور حق غالب به شمشیر / فجر نمایان دیو شب را کرد تسخیر (محمد علی مردانی، ۱۳۷۶: ۷۴).

آوردگاه دفاع مقدس نیز، صحنه مقابله و برخورد نیروهای اهریمنی با نیروهایی از جنس اهورامزدا بوده است (صحنه تقابل خیر و شر). دلاور مردانی از جنس نور و خیر که در برابر اهریمن بیداد و ظلم، جان بر کف ایستادند و دشمن دیو سیرت را با پنجه‌های اهورایی از خاک خویش بیرون راندند.

«بر اساس اعتقادات ایرانیان، اهوره مزدا برفراز و در نور و انگره مینو در زیر و در ظلمت، فرمانروایی می‌کنند» (هینلز، ۱۳۸۳: ۱۷۴).

از نیک و بد زمانه غافل نشود/آید به نظر، حکایت ظلمت و نور
(مردانی، ۱۳۷۵: ۱۳).

از اینجا می‌توان دریافت که نیروهای رزمنده در هشت سال جنگ حق علیه باطل، بر اوج قله‌های پیروزی و نور قرار دارند و در مقابل، دشمن دیو سیرت پلیدشان در قعر ظلمت و تاریکی و در آتشی از غرور کاذب و سرکش به خاک و خون افتاده است. می‌توان گفت که هدف شاعران از آوردن نام اهورامزدا در شعر دفاع مقدس، نوعی نمایش تقابل خیر و شر (اهورامزدا و اهریمن) است. آنجا که صحبت از نیکی و خصلت‌های پاک انسانی در میان است، شاعر با آوردن نام اهورامزدا به جبهه‌های جنگ گریز می‌زند و رزمندگان پاک سیرت را به اهورامزدا تشبیه می‌کند و هر جا که پای شر و زشتی و دیوانه سری به میان می‌آید؛ این شاعران، آن را به دشمنان این مرز و خاک مانند می‌کنند.

۲-۱-۴ - رستم

رستم، درخشان‌ترین و محبوب‌ترین چهره و پهلوان شاهنامه است. قهرمانی که صفاتی پهلوانی دارد؛ امید سرزمین ایران است و همواره از سرزمینش در برابر متجاوزان پاسداری می‌کند.

«کلمه رستم به صورت‌های رستم، روستهم و روستم و در ادبیات پهلوی به صورت رتسخمک یا رتسخم و رتستهم ضبط شده است. این نام دارای دو جزء است: رس (بالش و نمو) و تهم که در پارسی باستان به معنی دلیر و پهلوان است و تهمتن نیز، از همین ریشه است و به معنی بزرگ پیکر و قوی اندام. رستم به معنی کشیده بالا و بزرگ تن و قوی پیکر است» (رستگارفسایی، ۱۳۷۹: ۴۰۹).

از رستم با القابی نظیر: پیل تن، یل سیستان، پور زال، خداوند رخس، دارنده بیر بیان یاد شده است. رستم در شاهنامه، با نام‌هایی همچون رستم زال، رستم دستان، پور دستان، تهمتن و ... آمده است. رستم، دارای صفات نیکوی زیادی است از جمله: چالاکی، مهارت، قدرت بدنی خارق العاده، اعتقاد به خدا، چاره‌گری و تدبیر، زبان آوری، جوانمردی و ...

یکی از ویژگی‌های پهلوانی رستم که از او چهره‌های بسیار مثبت در ذهن مردم ایجاد کرده، نیروی اعتقاد او به پروردگار است. او هیچ گاه خدا را از یاد نمی‌برد؛ هنر خود را از او می‌داند؛ در جنگ‌ها همواره از او مدد می‌خواهد؛ همواره بر این اعتقاد است که برای نیکی شمشیر می‌زند و این اعتقاد، او را به پشتیبانی پروردگار مستظهر می‌دارد. او از جانب خدا، خود را دارای مأموریتی برای دفاع از نیکی می‌داند.

«این مرد، تجسم اندیشه و آرزوی پیشینیان ماست. کشش و کوشش بشر برای زندگی بهتر، برای سیر به سوی اعتلا و پیروزی بر بدی و گزند و زشتی، بهترین جلوه اش را در پهلوان حماسی می‌یابد و رستم در میان این پهلوانان، همه صفت‌های لازم را در خود جمع دارد» (همان، ۱۳۸۳: ۲۹۲).

کشتن دیو سپید و اکوان دیو، هفت خان، کشتن دیو مازندران و نجات دادن کیکاووس، پادشاه ایرانی و نبرد با تورانیان، از جمله کارهایی است که رستم برای ایران و شاهان ایرانی انجام داده است. در اشعار شاعران دفاع مقدس، درباره رستم و زندگی او به موارد زیر اشاره شده است.

۲-۱-۴-۱- رستم و هفت خان

داستان هفت خان رستم، یکی از قصه‌های مشهور فردوسی است که در زبان فارسی ضرب المثل شده است. انجام دادن هر کار بسیار دشواری را گذشتن از هفت خان گویند. در شاهنامه، درباره هفت خان رستم آمده است که کیکاووس با لشکریان خود به مازندران رفت اما در آن سرزمین، زمین گیر شد. در این زمان از پهلوان سیستانی یاری طلبید. زال، رستم را به آنجا روانه کرد. رستم در راه با موانعی روبه رو شد که وقایع هفت خان را شکل داد.

«در نخستین قدم، آنگاه که رستم رخس را در دشت رها کرده بود تا چرا کند و خود در خواب فرورفته بود؛ رخس، شیری که قصد جان رستم را داشت، از بین برد. خان دوم رستم، بیابانی بود گرم و بی آب و علف؛ تشنگی و گرما رستم را بر خاک گرم نشانده. در این حال او با خدا به راز و نیاز پرداخت و ناگهان میشی پدید آمد و رستم را به چشمه ای پاک رهنمون شد. در خان سوم؛ رستم با ازدهایی مبارزه کرد و به یاری رخس بر ازدها چیره شد. خان چهارم، برخورد با

زن جادوگر است؛ زن جادو برای فریفتن رستم، خود را به شکل زنی زیبا درآورد و مجلس میگساری تشکیل داد. رستم در مقابل او از خدای نیکی دهش یاد کرد و در این لحظه با ذکر نام خدا، سیمای زن جادوگر، دگرگون و سیاه شد. رستم او را در بند کشید و سپس با خنجری به دو نیم کرد. در خان پنجم رستم، اولاد، پهلوان مازندرانی را دستگیر کرد و او را راهنمای خود ساخت. خان ششم، زور آزمایی با ارژنگ دیو است. رستم چون به سرزمین دیوان رسیده بود به سالار آنان، ارژنگ دیو حمله کرد و سر از تنش جدا کرد. پس از این ماجرا دیوان گریختند. در پایان رستم به درخواست کاووس، به جنگ با دیو سپید رفت و او را نابود کرد» (فردوسی، ۱۳۷۸ ج ۶: ۱۲۱۹ به بعد).

هفت خان رستم در اشعار شاعران دفاع مقدس به صورت‌های زیر نمود یافته‌است.
هفت خان را به یک قدم رفتند/ زانکه بر خان عشق مهمانند
(امین پور، ۱۳۶۳: ۱۱۶).

سفر کاروان رزمندگان به جبهه‌ها برای نبرد، به سفر هفت خان تشبیه شده است. رزمندگانی که با نیروی ایمان و عشق، پای در مسیر این هفت خان‌ها می‌گذاشتند، هرگز از موانع و سختی‌های راه نمی‌هراسیدند؛ چرا که پای در راهی گذاشته بودند که سرانجامش وصال به معشوق حقیقی بود.

به هفت خان خطر، کاروان سفر می‌کرد/ گلوله از سپر سینه‌ها گذر می‌کرد
(سبزواری، ۱۳۶۸: ۲۰۶).

در دفتر زندگی رستم، نبرد با سه دیو دیده می‌شود: ارژنگ دیو، دیو سپید - که این دو در هفت خان کشته می‌شوند - دیگری اکوان دیو است که به صورت گوری بر گله اسبان کیخسرو حمله می‌کند. رستم برای مقابله با او می‌آید و آنگاه که رستم در حال استراحت بر تخته سنگی بود، سنگ را بر سر نهاد و به آسمان برد اما رستم با ترفندی از دست او گریخت و دوباره به نبرد با او رفت و سر از تنش جدا کرد.

در بیت زیر از نصرالله مردانی نیز، به نبرد رستم با دیو اشاره شده است:
شیشه عمر تو ای دیو بد آیین زمان/ ما به سر پنجه ایمان چو تهمتن شکنیم
(مردانی، ۱۳۷۰ ب: ۸۳).

در این بیت به نام دیوی خاص اشاره نشده است. شیشه عمر دیو را شکستن، کنایه است از نابود کردن دیو؛ چه عقیده بر این بوده است که با خواندن وردهایی می‌توان دیو را در شیشه حبس کرد و این، به منزله مسخر کردن دیو است. تفاوت اساسی در نبرد رزمندگان دوران دفاع مقدس با پهلوانان اسطوره‌ای، آنگونه که در این بیت آمده، این است که سلاح رزمندگان نه زور بازو و هیبت آهنین و نه رویین تنی بود؛ اسلحه آنان، قدرت ایمان به پروردگار بود و با همین سلاح بردشمن دیو سیرت غلبه کردند.

نکته قابل ذکر دیگر درباره این بیت، اشاره به اعتقاد و ایمان رستم به پروردگار خویش است، اودر آغاز نبردهایش از خدا پیروزی و دستگاه می‌خواهد و همواره سپاسگزار در گاه اوست وی ظفرمندی را تنها از جانب حق می‌داند و به پروردگار خود یقینی استوار دارد.

۲-۱-۴-۲- رستم و سهراب

غمنامه رستم و سهراب، از مشهورترین داستان‌ها در شاهنامه است که حکیم طوس آن را به نظم کشیده است.

رستم از تهمنه صاحب پسری شد که از وجودش بی اطلاع بود. آنگاه که سهراب پسر رستم، جوانی نیرومند و سترگ شد، نام و نشان پدر را از مادر پرسید؛ سپس به عزم یافتن پدر و به تحریک افراسیاب رهسپار ایران زمین گشت. رستم برای دفاع از مرزهای ایران به مقابله با لشکر تورانیان که فرمانده آنان سهراب بود، شتافت. در برخورد پدر و پسر با وجود قرائن، هیچ یک هویت دیگری را شناخت و هویت خود را نیز فاش نکرد. سرانجام سهراب به دست رستم کشته شد. در آخرین لحظات زندگی سهراب، رستم فرزند خود را شناخت.

اشاره به نام رستم و سهراب و داستان این دو، در سروده‌های دفاع مقدس به شرح زیر است.

- صورت و صولت سهرابی

آن صورت و صباوت سهرابی / آن چهره گشوده فرخاری
(سبزواری، ۱۳۶۲: ۲۰۲).

در این بیت شاعر، به توصیف چهره زیبای شهید پرداخته، چهره شهید در زیبایی به چهره سهراب تشبیه شده است. کلمه سهراب از سرخ آب است، به معنی آب و رنگ سرخ. در این بیت، واژه فرخاری نیز، به زیبایی اشاره می‌کند؛ علاوه بر این، صولت سهرابی، اشاره به پهلوانی و قهرمانی شهید دارد؛ همچنین این تشبیه می‌تواند بر کشته شدن شهید در عین بی‌گناهی و در اوج جوانی نیز، اشاره داشته باشد که در این موضوع، شاعر او را با سهراب برابر نهاده است. مشفق کاشانی نیز، رزمندگان و دلاورمردان جبهه‌ها را در حمله و هجوم به سهراب تشبیه نموده است.

همه به هیئت اسفندیار رویین تن / همه به صولت سهراب و سام و رستم زر
(کاشانی، ۱۳۶۵: ۶۷).

۲-۱-۴-۱- کشته شدن سهراب به وسیله پدر

به هوش باش نشود نقل رستم و سهراب / که نوشداروی ما وحدت است و آگاهی
(شهریار، ۱۳۷۲ ج ۳: ۲۸۹).

یکی از عواملی که در این داستان باعث شد پدر و پسر برای یکدیگر ناشناخته بمانند، خیانت و دروغ برخی از افراد بود. آنگاه که سهراب، درباره سرپرده هر یک از جنگاوران ایرانی از هجیر (نگهبان دژ سپید که به دست سهراب اسیر شده بود) سؤال کرد، وی با وجود شناخت رستم، او را به دروغ، پهلوانی چینی معرفی کرد و ادعا کرد که نام او را نمی‌داند. افراسیاب نیز، قبل از حرکت سپاهیان بر این نکته تأکید می‌کرد که رستم باید برای سهراب ناشناخته بماند تا شاید در جنگ، به وسیله سهراب کشته شود.

نکته دیگری که در این بیت به آن اشاره شده، نوشدارو است؛ بنابر داستان شاهنامه، پس از اینکه رستم، پهلوی پسرش را از هم درید و به هویت او پی برد؛ گودرز را برای گرفتن نوشدارو به نزد کاووس فرستاد؛ اما وی از دادن نوشدارو سر باز زد. رستم خود به راه افتاد و در راه بود که سهراب جان سپرد.

نوشدارو، یکی از راه‌های آسیب‌ناپذیری است. «نوشدارو و بهره‌مند بودن از آن، یکی از نشانه‌های فره‌مندی است. اینکه نوشدارو را فقط کیکاووس در اختیار

دارد، می‌تواند به دورانی بازگردد که پزشکی و دانایی، فقط در پادشاهی متمرکز بوده است و به همین دلیل در کاخ‌های کاووس در البرز، پیران، جوان می‌شدند و بیماران درمان می‌یافتند و زخم خوردگانی مانند سهراب می‌توانستند شفا یابند» (رستگار فسایی، ۱۳۸۳: ۶۵).

خیانت کیکاووس در نرساندن به موقع نوشدارو، نکته‌ای است که شاعر از آن برای القای معنی مورد نظر خود بهره گرفته است. وحدت و یکپارچگی، نوشداروی حیات در جامعه است؛ جامعه‌ای که دشمنی سخت در مقابل دارد، بیش از هر چیز به اتحاد نیازمند است و اگر انسجام و اتحاد نباشد نتیجه‌ای جز شکست و ندامت در پیش روی آن جامعه نخواهد بود:

در رزمگاه خشم و خون دستان مغلوب/ در گور نفرین می‌نهد سهراب خونین
(مردانی، ۱۳۷۰ ب: ۶۷).

دستان لقب زال، پدر رستم است و رستم را رستم دستان می‌خوانند. در این بیت با قرینه سهراب و گور، به جای رستم با ایهام، نام پدرش دستان آمده است. در این بیت با وجود غلبه و پیروزی رستم در جنگ با حریف، شاعر صفت مغلوب را برای او ذکر کرده است تا غم خود را از کشته شدن پسر به وسیله پدر ابراز نماید.

۲-۱-۳- رستم و افراسیاب

افراسیاب، پادشاه توران بود که مدتها با شاهان و پهلوانان ایرانی نبرد کرد. پدرش پشنگ نام داشت و نژادش به تور، یکی از سه فرزند فریدون (تور، سلم و ایرج) می‌رسد. «در یشتها، نام افراسیاب همواره با صفت مجرم و سزاوار مرگ و در کتاب هفتم دینکرت با صفت جادو همراه است» (یاحقی، ۱۳۸۶: ۱۴۵).

چهره افراسیاب در شاهنامه، اهریمنی و بد کنش است و به عنوان مظهر مجسم دشمنی با ایران، معروف و مشهور است. رستم در نبردهای متعددی، افراسیاب را شکست داد و او همواره شکست خورده میدان جنگ با رستم است و از میدان می‌گریزد. «در یسنا و یشتها از او یاد شده است. در یشت نوزدهم به تفصیل از او یاد شده و آن، درباره تلاش وی برای به دست آوردن فرّه کیانی است که در میان دریای فراخکرت، قرار دارد و سرانجام نیز آن را به دست نمی‌آورد. در یشت نوزدهم، از در بند کشیده شدن او به دست کیخسرو سخن می‌رود» (بهار، ۱۳۷۵: ۱۹۲).

در بیت زیر از گرمارودی، دشمنان امروز ایران نیز، به افراسیاب شباهت دارند و سرنوشتشان همچون افراسیاب، سرانجام شکست خواهد بود:
گر دو روزی رسته‌ای از تیغ تیز رستمی / خود نمایی جاودان آسوده، ای پور
پشنگ (گرمارودی، ۱۳۸۶ : ۲۳۴).

در داستان‌های مربوط به افراسیاب، از فرار و گریزهای پی در پی او سخن رفته است و اینکه وی پس از گردآوردن لشکر، درصدد حمله به ایران برآمد؛ اما باز هم نتیجه‌ای جز شکست به دست نیاورد.
می‌توان گفت در شعر دفاع مقدس، افراسیاب مظهر و نمود خباثت، دشمنی و بدکنشی است و دشمن دیر پای ایران زمین؛ اما افراسیاب‌های دوران تا زمانی که رستم‌های دستان وجود دارند، منفعل‌اند.

۲-۱-۵- زال

زال، نام پدر رستم و به معنی سپیدموی است و او به این دلیل به این نام نامیده شده که در هنگام تولد، تمام موهای بدنش سفید بود.
«سام که ننگ داشتن چنین فرزندی را بر نمی‌تافت، فرمان داد تا او را برداشتند و از آن بوم به البرز کوه بردند و بر ستیغ آن کوه، نزدیک خانه سیمرغ بنهادند و باز گشتند. روزی بر این برآمد و سیمرغ به قصد آوردن غذایی برای فرزندان از آشیان بیرون آمد... سیمرغ فرود آمد و کودک گریان را برگرفت و با خود به کنام برد تا شکار فرزندان خویش سازد» (رستگارفسائی، ۱۳۷۹: ۴۸۵).
این پهلوان در شاهنامه، زال زر و دستان نام دارد. دستان از آن جهت به او می‌گفتند که پدر با وی دستان و مکر کرده و او را به البرز کوه برده بود.

«زال در دامان سیمرغ پرورش یافت و بعدها به دامان خانواده اش بازگشت و پهلوانی بزرگ و سپهسالار ایران زمین گشت و دلاوری‌ها و سلحشوری‌های فراوان از خود نشان داد. سیمرغ در هنگام جدا شدن از زال، با دادن پری از پره‌های خود به او، از وی خواست تا هرگاه کاری دشوار بر وی پدید آمد با سوزاندن پری، سیمرغ را به یاری طلبد» (همان: ۹۴).

در بیت زیر از شهریار، به راهنمایی و کمک های سیمرخ از طریق زال در مراحل مختلف زندگی رستم اشاره شده است.
جهاد عشق تو پیروزی است پایانش / که سایه پرور سیمرخ پور دستانش
(شهریار، ۱۳۷۲، ج ۳: ۳۰۲).

در این بیت شاعر، زندگی زال و رستم را با یکدیگر درآمیخته است و رستم را پرورده سیمرخ خوانده است. شاعر در این بیت، با توجه به یاری رسانی های مختلف سیمرخ به رستم در مراحل مختلف زندگی، چه در هنگام تولد رستم و برای زادن او و چه در نبرد با اسفندیار و نشان دادن شیوه کشتن اسفندیار، او را سایه پرور سیمرخ خوانده است.

شاعر در این بیت، رزمندگان ایران را در پناه سیمرخ که رمز و نمادی از وجود خداوند است، دانسته است. خدا در تمام سختی ها، یاور دلاور مردانی است که تنها برای خشنودی او مبارزه می کنند. از سوی دیگر شاعر، رزمندگان را به صورت ضمنی، قهرمانان ملی ایران قلمداد کرده است؛ قهرمانانی که چون رستم، هیچ گاه شکست نمی خورند و همواره پیروز میدان های نبرد هستند.

در بیت زیر از موسوی گرمارودی، به پرورده شدن زال در دامان سیمرخ اشاره شده است:

ای وطن سیمرخ گون این زال نو اقبال را / قرن ها بفشار در آغوش مهتر تنگ تنگ
(گرمارودی، ۱۳۸۶: ۲۳۴).

زال نو اقبال در این بیت، استعاره از امام خمینی (ره) است. در این بیت که در اندوه رحلت امام خمینی (ره) سروده شده، وطن در معنای مجازی و به جای خاک وطن ذکر شده است. شاعر از خاکی که پیکر رهبر را در آن جای داده اند، خواسته که چون مادری مهربان او را در آغوش کشد؛ همانگونه که سیمرخ، زال را در آغوش مهر خود پرورانید.

۲-۱-۶ - سیاوش

سیاوش در لغت به معنی دارنده اسب سیاه است. او عزیزترین پهلوان شاهنامه است که به دلیل پاکی سرشت، قربانی نبرد میان خیر و شر شد.

«سیاوش در مفهوم اساطیری خود، نماینده نابودی و رستاخیز است و بهار و خزان گیاه را در زندگی و مرگ خویش مجسم می‌کند و از این حیث شبیه می‌شود به تموز بابلی و اوزیریس مصری و آدونس فنیقی و یونانی. این هر سه، پروردگار رویدنی و باروری هستند و افسانه آنها، کنایه از تناوب زندگی و مرگ است» (یاحقی، ۱۳۸۶: ۴۹۸).

سیاوش، نماد پاکی و بی‌گناهی و رها شده شدن از هر زشتی و ناپاکی است. اگر سیاوش پاک و بی‌آلایش از میان آتش بیرون نمی‌آمد، هرگز از جای پاک او گیاه نمی‌رست؛ بنابراین سیاوش به نوعی از جنبه تقدس برخوردار است. «سیاوش نماد یا خدای نباتی است؛ زیرا با مرگ او از خون وی گیاهی روید؛ همچنین او خدای کشتزارها بوده است و نشان این امر، به درون آتش رفتن او می‌باشد» (رستگارفسائی، ۱۳۷۹: ۵۷۷).

طبق روایات شاهنامه فردوسی، سیاوش در دامان رستم پرورش یافت و پس از اینکه نوجوانی برومند و پهلوان شد به دربار پدر بازگشت. بر اثر تهمت سودابه که ناشی از ناکامی در عشق گناه بود، مجبور به گذر از آتش شد و از این آتش بدون آسیب و گزند بیرون آمد؛ پس از این، او به توران زمین رفت و نزد افراسیاب عزت و جاه یافت. در آنجا شهر سیاوش گرد را بنا نهاد. چندی بعد بر اثر سعایت نزدیکان افراسیاب، ناجوانمردانه کشته شد. از محلی که خون او بر زمین ریخت، گیاهی به نام خون سیاوشان روید. «بی‌آسیب گذشتن از آتش، مضمون بسیاری از اسطوره‌های مهم ایرانی است که با «ورگرم» که به قصد اثبات بی‌گناهی صورت می‌گرفته است، ارتباطی نزدیک دارد. این عمل در زبان‌های اروپایی «اوردالی» خوانده می‌شود و به منظور تشخیص حق از باطل انجام می‌گرفت و در اوستایی آن را «وره» و در پهلوی «ور» نامند و بر دو قسم است: ورگرم و ورسرد» (رستگارفسائی، ۱۳۸۳: ۱۲۷).

شاعران دفاع مقدس از اسطوره‌ها برای توصیف شهدا، رزمندگان و میدان جنگ به زیبایی استفاده کرده‌اند. سیاوش به واسطه گذر از آتش، مرگ مظلومانه و جوشش خون، در شعر شاعران انعکاس یافته است. رزمندگان مانند سیاوش،

چون گردبادی تند در طوفان آتش می‌پیچیدند و بوی آتش سنگرشان، نشان از پاکی و روسپیدی آنها بود. خون پاک آنان این خاک را سرسبز کرده؛ ولی اکنون مادران مانده‌اند و سووشون شب‌هایشان بر شانه‌های خلیج فارس. بیرق عشق نگون باد که در ورطه هول/ ریخت سودابه گل خون سیاوش نسیم (مردانی، ۱۳۷۰: ۳۱).

این کیست / کیست که می‌آید / آسوده از میانه آتش / ققنوس / یا سیاوش؟ (رجب زاده، ۱۳۸۱: ۲۴-۲۵).

آتش به پا کردند و تو مثل سیاوش / چون گردبادی تند پیچیدی در آتش (دهقانی، ۱۳۸۵: ۴۳).

که شط / هر شب جمعه / سر می‌گذارد بر شانه‌های خلیج فارس / سیاوشون می‌خوانند برایت / هم آوای مویه‌های مادری که ایل / از یاد برده / ییلاق و قشلاقش را (اقبال، ۱۳۸۵: ۳۸).

۲-۱-۶-۱- خون سیاوشان

در شاهنامه آمده است از جایی که خون سیاوش بر زمین ریخت، گیاهی روید که خون سیاوشان نام گرفت.

«ز خاکی که خون سیاوش بخورد
به ابر اندر آمد درختی ز گرد
نگاریده بر برگ‌ها چهر او
همی بوی مشک آمد از مهر او
به دی مه نشان بهاران بدی
پرستشگه سوگواران بدی»

(فردوسی، ۱۳۷۸، ج ۳: ۴۵۸)

بر اساس چند بیت که در برخی نسخه‌های شاهنامه آمده است، گیاهی به نام «خون اسیاوشان» از محل ریخته شدن خون سیاوش روید.

«به ساعت گیاهی برآمد ز خون
بدانجا که آن تشت کردش نگون
گیا را دهم من کنونت نشان
که خوانی همی خون اسیاوشان»

(فردوسی، ۱۳۶۹: ۳۵۸/حاشیه ۳)

رویدن گیاه از خون انسان، بن‌مایه‌ای اساطیری دارد که داستان سیاوش در شاهنامه، شناخته‌ترین نمونه آن است. «رویدن گیاه از خون سیاوش از نظر

نماد‌گزاری، داستانی به معنای از بین نرفتن خون بی‌گناه ستمدیدگان است ... از دید اساطیری، نظریه رستن گیاه از خون سیاوش را به دلیل ذات پاک ایزدی و برکت بخشندگی او می‌دانند» (آیدنلو، ۱۳۸۴: ۱۰۵).

می‌توان گفت سیاوش پس از کشته شدن، به نوعی دوباره زنده شده و زندگی می‌یابد؛ چراکه با ریخته شدن خورش بر زمین و رویدن گیاه سیاوشان، دوباره نام و یاد او زنده گشته و به نوعی همین گیاه، تجسم خود سیاوش است.

الیاده، موضوع رویدن گیاه از خون انسان را اینچنین تحلیل کرده است: «استلزامات نظری این افسانه‌ها را چنین خلاصه می‌توان کرد: زندگانی انسان باید کاملاً خاتمه یابد تا همه امکانات خلاقیت یا تجلی‌اش پایان گیرند؛ اما اگر ناگهان بر اثر وقوع فاجعه قتل و پیشامد مرگ، باری گسیخته شود، می‌کوشد تا به شکلی دیگر به صورت گیاه و میوه و گل ادامه دهد» (الیاده، ۱۳۷۶: ۲۸۸).

در شعر شاعران دفاع مقدس به مرگ سیاوش و گیاه سیاوشان اشاره شده است.

مشفق کاشانی نیز، در شعر خود به این گیاه اشاره کرده است.

سیاوشان سیه پوش سر زدند از خاک / لباس ماتمیان سر به سر کشیده به بر (کاشانی، ۱۳۶۵: ۶۸).

سیاوشان در این بیت، گل سیاوشان است. «پر سیاوشان گیاهی است که در جاهای نمناک می‌روید» (یاحقی، ۱۳۸۶: ۴۹۷). شاعر در این بیت، شهیدان را سیاوشانی دیگر لقب داده است که از خون آنان، بنا به سنت اساطیری، گیاه می‌روید. در این بیت، شاعر این گیاه را سیاه‌رنگ و با لباس ماتمیان توصیف نموده است.

در بیت پس از این، شاعر به رویش لاله از خون شهید اشاره نموده است و خون سیاوشان در اینجا می‌تواند همان گل لاله باشد.

نه یک هزار که صدها هزار لاله دمید / نه ده هزار که صدهزار گل، پرپر (همان: ۶۸).

۲-۱-۷- ضحاک، کاوه

داستان ضحاک، کاوه و فریدون از جمله داستان‌هایی است که در تاریخ صورت متنوعی یافته است. این داستان در روایت‌های ایرانی، تجسم نیروی شر است.

خطوط کلی داستان، بنابر روایت شاهنامه اینچنین است: «ضحاک، پادشاهی تازی و ستمگر بود. پس از شکست دادن جمشید شاه، در ایران پادشاهی آغاز کرد. ابلیس، ضحاک را فریفت و دو کتف او را بوسید. دو مار آدم خوار از شانه‌های ضحاک، جایی که ابلیس بوسیده بود، رویید. ضحاک برای تغذیه نمودن آنها هر روز دو جوان را می‌کشت و از مغز سر آنها، ماران را خوراک می‌داد. ضحاک، آبتین پدر فریدون را نیز کشت. فرانک همسر آبتین، فریدون را برداشته، گریخت. فریدون، با خوردن از شیر گاو شگفت‌انگیز مقدسی به نام «برمایه» که آن هم به دست ضحاک کشته شد، پرورده شد. از سوی دیگر، کاوه که فرزندانش به دست ضحاک به قتل رسیده بودند، قیام آغاز کرد و مردم را علیه ضحاک به قیام واداشت. او فریدون را که از دودمانی کیانی بود، به رهبری نهضت خود برگزید. مردم به رهبری کاوه و فریدون، ضحاک را از پادشاهی برکنار کردند و فریدون را بر جای او نهادند و ضحاک را در البرز کوه به زنجیر کشیدند» (فردوسی، ۱۳۷۸، ج ۱: ۴۵-۶۵).

ضحاک، دهاک و اژی دهاک، به معنی اژدها یا مار بزرگ و دهاک نام خاص است که به صورت ضحاک درآمده است.

درباره ویژگی‌های صوری ضحاک آمده که او به شکل اژدها بوده است و یا اینکه دو برآمدگی گوشتی بر کتف‌ها داشته است و یا داشتن دو مار یا دو اژدها بر شانه‌ها.

«در ادبیات پهلوی، او مردی است تازی. وی دارای لقب بیوراسب است؛ به معنای دارنده ده هزار اسب. در ادبیات پهلوی، او پس از سلطنت دراز خود در دماوند، زندانی می‌شود و در واقع عمری تا پایان جهان می‌باید و این امر، او را پرمعرت‌ترین فرد در اساطیر ما می‌سازد. در نوشته‌های پارسی و عربی، ضحاک دیگری نیز وجود دارد. این شخص با رسیدن به فرمانروایی و از میان برداشتن جمشید، خانه‌ها را از مالکان بازمی‌ستاند و اموال و زنان را از آن عموم می‌داند. می‌توان گفت در ادبیات پهلوی، شخصیت کهن نیمه اسطوره‌ای و نیمه تاریخی دیگری با شخصیت اژدهاگونه ضحاک که همه اساطیری است، درمی‌آمیزد و ضحاک‌کی ماردوش که بازمانده اژی دهاک سه سر و پادشاه است، پدید می‌آید» (بهار، ۱۳۷۵: ۱۹۱).

جمع شدن خصلت‌های زشت و پلید در یک انسان، باعث می‌شود که نیروهای درونی خود را به صورت منفی و در جهت آزار و اذیت موجودات دیگر، آن هم به شکلی غیر طبیعی بروز دهد. ضحاک هم به واسطه این خصیصه‌های زشت از حالت یک موجود طبیعی خارج شده و اعمال حیوانی از او سر می‌زده است. مارهایی که بر دوش ضحاک روئیده بودند «تجسمی از نفس‌آزدها خویند که برای تسکین آن باید پیوسته به گناه دست زد یا پلیدی روح را مجسم می‌کنند که هیچ کس؛ حتی مردی چون ضحاک، با همه قدرت و جبروت، از تأثیر شوم رنج‌دهنده آن، برکنار نمی‌تواند بود» (اسلامی ندوشن، ۱۳۶۳: ۱۳۵).

۲-۱-۷-۱-۲- کاوه

کاوه آهنگری است که فرزندانش به دست کارگزاران ضحاک کشته شدند. او حاضر نشد استشهدنامه‌ای را که در آن به تزکیه و پاکی ضحاک اشاره شده بود، امضا کند؛ پس در انجمن ضحاک، آن استشهدنامه را پاره کرد و از آنجا خارج شد و علم قیام بر ضد ضحاک را برافراشت.

«در اساطیر ایران، کاوه می‌تواند همان مقامی را داشته باشد که در اساطیر یونان، پرومته (رب النوع آتش و مظهر نبوغ انسانی در اساطیر یونان) داشت. اگرچه بین عصیان کاوه و پرومته از حیث ظاهر شباهتی نیست؛ در عظمت، هر دو به یک پایه‌اند» (اسلامی ندوشن، ۱۳۶۳: ۱۴۶).

هر دوی این شخصیت‌ها برای خیر بشریت، بر بزرگترین قدرت روزگار خود می‌شورند، با این تفاوت که قیام کاوه به ثمر می‌رسد؛ ولی پرومته، بی‌آنکه شکست بخورد از آن بهره نمی‌گیرد.

داستان کاوه و ضحاک، دارای یک رنگ اساطیری با محتوای تاریخی است. «موافق اساطیر آریایی که از جمله در اوستا و وداها منعکس شده، جم (جمشید) پادشاه خدای اساطیری آریایی، اولین کسی است که در جهان واپسین، عمر جاودان می‌یابد. در این جهان به خود مغرور می‌شود؛ از فره ایزدی دور می‌گردد و به دست ازدهای دو سر و شش چشم و دو پوزه که دهاک یا اژی دهاک خوانده می‌شود، به قتل می‌رسد. این پایه اساطیری داستان ضحاک است؛ اما به

گمان ما بعدها در قرن‌های اولیه قبل از میلاد، حوادث تاریخی در شرق ایران رخ می‌دهد که با این اسطوره اولیه درمی‌آمیزد و این تاریخ اسطوره، بعدها باز هم با انواع افسانه‌ها و حوادث واقعی و غیر واقعی خلط می‌شود...» (بهار، ۱۳۷۴: ۸).

۱-۲-۱- تشبیه دشمن متجاوز به ضحاک

ضحاک در اساطیر ایرانی، نماد ستمکاری و زشتی و نیرومندترین یاور اهریمن بر ضد جهان مادی است.

شاعران دفاع مقدس، دشمن بعثی را در ستمکاری و خونریزی و بی‌عدالتی به ضحاک تشبیه کرده‌اند. در این سروده‌ها، ترکیب ضحاک زمان به دفعات مشاهده می‌شود. جوانانی که در جبهه‌های جنگ کشته می‌شدند، در این سروده‌ها به سان جوانانی که به دست کارگزاران ضحاک به قتل می‌رسیدند تا مغز سر آنان، خوراک مارهای کتف ضحاک شود، توصیف شده‌اند.

حسن حسینی، خون شهیدان را آتشی توصیف کرده است که کاخ ستم و ستمکاران ضحاک پیشه را نابود می‌کند.

کردند بسی مشعله از خون شهید / آتش به سراپرده ضحاک زدند
(حسینی، ۱۳۸۳: ۱۳۸).

می‌توان گفت کلمه مشعله در این بیت، ناظر بر این مضمون است که شاعر، شهید و خون او را روشنگر و هادی و چون چراغی هدایتگر و بیدار کننده انگاشته است که زندگی راستین را به همگان می‌آموزد. مرگ شهید، پیام آور زیر بار ذلت نماندن است.

حسن حسینی در بیتی دیگر، دشمنان را به مارانی که بر دوش ضحاک روئیده بودند، تشبیه کرده است.

ماران سر از سوراخ‌ها بیرون کشیدند / مغز سر نام آوران را می‌مکیدند
(همان: ۳۵).

در اساطیر مربوط به ضحاک آمده است: «شیطان پس از بوسیدن شانه‌های ضحاک و روئیدن دو مار از شانه‌های او؛ مانند پزشکی بر او ظاهر شد و چاره کار مارها را در این دانست که هر روز با مغز دو جوان آنها را سیر کند.

در آیین مهر، جانوری بدکار و متعلق به اهریمن نیست. در داستان آفرینش آتش، اهریمن، مار را که هم ریشه مرگ است، پدید آورد و اهورامزدا در برابر آن، آتش را آفرید. در روایات اسلامی نیز، مار در داستان آدم و رانده شدن وی از بهشت نقش دارد» (یاحقی، ۱۳۸۶: ۷۳۷).

در بیت بالا از حسن حسینی، شاعر هم به نقش نمادگونه مار که مظهر آزرده‌گی است، توجه کرده و هم به داستان مارهای دوش ضحاک. در این بیت، شاعر از ایرانیان با عنوان نام آوران یاد نموده است که این مطلب با روح حماسی نهفته در اشعار این دوره مرتبط است.

نصراالله مردانی در بیتی، خون شهیدان را باعث رسوایی دشمن خونخوار دانسته است؛ همانگونه که کشتار فراوان ضحاک نیز، باعث رسوایی او و قیام مردم علیه وی شد.

نعره خون تو ضحاک زمان رسوا کرد / مرگ اینگونه به از زندگی ننگین است (مردانی ۱۳۷۰ ب: ۱۲۱).

مصراع دوم از بیت، می‌تواند اشاره به سخن امام حسین (ع) باشد که در گوش تاریخ طنین افکنده است. آن حضرت، مرگ را از زندگی ننگین همراه با ذلت برتر شمرده است. آن حضرت مرگ با عزت را زندگی جاودان خوانده، فریاد هیئات منالذله برآورده است. این نکته، یعنی آمیختگی اسطوره‌های ملی با فرهنگ شیعی که از جمله ویژگی‌های شعر این دوره است.

۲-۱-۳-۳- درفش کاویانی

چرم پاره‌ای که کاوه بر سر نیزه برد و قیام خود را با آن اعلام کرد، درفش کاویان نام گرفت. این درفش، نشانه قدرت و شکوه مردم مظلوم و تهی دستی است که به همت خود ظلم را پایان می‌دهند.

کاوه در اشعار شاعران، نمودی از ظفرمندی، پیروزی و آزادی است. در شعر این شاعران، کاوه با صفاتی چون: پیروز، ظفر و خورشید همراه است. مشفق کاشانی در بیت زیر، در وصف طلوع آفتاب، سر کشیدن خورشید به آسمان را در هنگام طلوع و شعله‌های طلایی آن را به برکشیدن درفش کاوه تشبیه نموده است.

در رستخیز شعله علم برکشد به اوج / بی تاب همچو کاوه آهنگر آفتاب
(کاشانی، ۱۳۶۵: ۲۰۵).

می‌توان گفت رستخیز شعله، هم می‌تواند اشاره به جنگ و ویرانی‌های آن باشد و نیز، طلوع آفتاب و آغاز روز، در روشنایی و گرما بخشی به شعله تشبیه شده است. از سوی دیگر با توجه به ذکر بی‌تابی در کنار نام کاوه در بیت و اشاره به لبریز شدن کاسه صبر او در هنگام قیام، رستخیز شعله می‌تواند اشاره به ستم‌های ضحاک نیز باشد؛ ستم‌هایی که آتش در زندگی و هستی مردمان افکنده بود. «کاوه آهنگر هفده پسر خود را برای سیر کردن مارهای ضحاک از دست داده است و چون می‌خواهند هجدهمین را هم به همین منظور ببرند، کاسه صبرش لبریز می‌شود و اعتراض برمی‌آورد و نزد ضحاک می‌رود. فرزند کاوه را به او باز می‌دهند و ضحاک او را دعوت می‌کند تا امضای خود را بر محضر بنهد و بر عدالت مرد ستمگر گواهی دهد. کاوه ابا می‌کند، کاغذ را از هم می‌درد و به همراه پسرش از در بیرون می‌رود...» (اسلامی ندوشن، ۱۳۶۹: ۱۴۲).

همچنین در این بیت، «علم برکشد به اوج» اشاره دارد به بلند کردن درفش کاویانی به دست کاوه برای نابودی سیاهی و ظلمت و برپایی عدالت؛ از طرف دیگر این علم را می‌توان به بیرق‌هایی تشبیه نمود که رزمندگان هنگام آغاز یک عملیات و یورش به سمت دشمن متجاوز به دست می‌گرفتند و این امر، نشانه آن بود که آنها (رزمندگان) برای مقابله با ظلم و ستم به پا خاسته‌اند.
بگو به کاوه پیروز تا برافرازد / درفش وحدت رزم آوران به باره خون
(مردانی، ۱۳۷۰: ۶۱).

دریغ بالا، نصراله مردانی به جای درفش کاویان، از درفش وحدت نام برده است. بیت، یادآور قسمت‌هایی از داستان کاوه است که او، خلق را به یاری فراخواند و مردم بر او جمع شدند و او با یاری مردم و نه به تنهایی، به سوی فریدون روی نهاد و او را با وحدت و یاری مردم بر تخت شاهی نشاند. کاوه، چرم پاره خود را بر سر چوب می‌کند و مردم را به قیام می‌خواند. چون فریدون به آنان می‌پیوندد، چرم پاره او را به فال نیک می‌گیرد و آن را به دیبا و گوهر می‌آراید

و درفش کاویانش می نامد. کاوه در این بیت، می تواند استعاره از امام خمینی(ره) باشد که پیوسته تمام جامعه را به وحدت و یکپارچگی و حفظ اتحاد فرامی خواند و پیروزی و ظفر را تنها در سایه وحدت کلمه میسر می دانست. در این بیت رزمندگان با رزم آورانی که بر ضحاک و ظلم او شوریدند، برابر نهاده شده‌اند. به طور کلی، می توان گفت هدف شاعران دفاع مقدس از ذکر نام هایی چون: ضحاک، کاوه، ماردوش و ... در اشعار خود، به نوعی صحنه پردازی و نمایش دادن برخورد نیروهای شر و اهریمنی در مقابل نیروهای خیر و آزاداندیش است که سرانجام به پیروزی نیروی خیر و شکست نیروی اهریمن می انجامد. در این اشعار، ضحاک نماینده و نماد نیروهای شر و اهریمنی است و کاوه نماینده و مظهر نیروهای عدالت خواه و نیک اندیش.

۳- نتیجه گیری

در سروده‌های شاعران دفاع مقدس، اشاره به شخصیت‌های ملی نمودار است. شاعران با شخصیت‌هایی مانند: رستم، زال، اسفندیار، سیاوش، کاوه و آرش مضمون آفرینی کرده‌اند. رزمندگان دلاور جبهه‌های نبرد در این سروده‌ها، به پهلوانان حماسی ایران باستان تشبیه شده اند و گاه دلاوری رزمندگان در رزم بر آن پهلوانان پیشی گرفته است. از میان حوادث مختلف زندگی رستم پهلوان محبوب ایرانی، هفت خان او و نبرد با سهراب مورد توجه این شاعران قرار گرفته است. نبرد با دشمن بعثی در این سروده‌ها، با نبرد رستم در هفت خان برابر نهاده شده است. رویین تنی اسفندیار نیز، موضوعی است که در این سروده ها نمود دارد و شهیدان زنده تاریخ اغلب، رویین تنان عشق لقب گرفته‌اند. شهادت جوانان پاک ایرانی در جبهه‌ها، در اشعار این شاعران، یادآور کشته شدن سیاوش در روایت‌های باستانی ایران است. در این زمینه، اشاره به گیاه خون سیاوشان در داستان سیاوش فراوان است و لاله‌های روئیده از خون شهیدان، چون خون سیاوشان وصف شده‌اند.

از دیگر داستان‌های اساطیری که در شعر این شاعران انعکاس یافته، داستان ضحاک و کاوه است. شاعران، دشمن جنایت پیشه و خون آشام را ضحاک زمان توصیف کرده‌اند؛ زیرا این دشمن نیز، از کشتن جوانان بی گناه و جنایت پیشگی ابایی ندارد. طرح این مضمون در شعر حسن حسینی و نصرالله مردانی برجسته است.

فهرست منابع

۱. آموزگار، ژاله؛ (۱۳۸۵)، تاریخ اساطیری ایران، تهران: سمت.
۲. اسلامی ندوشن، محمد علی؛ (۱۳۵۱)، داستان داستان‌ها (رستم و اسفندیار)، تهران: انجمن آثار ملی.
۳. _____ (۱۳۶۳)، زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه، تهران: یزدان.
۴. اسماعیل پور، ابوالقاسم؛ (۱۳۷۷)، اسطوره بیان نمادین، تهران: سروش.
۵. الیاده، میرچا؛ (۱۳۶۲)، چشم اندازه‌های اسطوره، ترجمه جلال ستاری، تهران: توس.
۶. _____ (۱۳۷۴)، اسطوره، رؤیا، رمز؛ ترجمه رؤیا منجم، تهران: فکر روز.
۷. امین پور، قیصر؛ (۱۳۶۳)، در کوچه آفتاب، تهران: حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی.
۸. _____ (۱۳۷۹)، تنفس صبح، چاپ سوم، تهران: سروش.
۹. _____ (۱۳۸۱)، آینه های ناگهان، چاپ چهارم، تهران: افق.
۱۰. _____ (۱۳۸۱)، گل ها همه آفتابگردانند، چاپ دوم، تهران: مروارید.
۱۱. _____ (۱۳۸۶)، بی بال پریدن، چاپ نهم، تهران: نشر افق.
۱۲. بها، مهرداد؛ (۱۳۵۲)، فرهنگ اساطیر ایران، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
۱۳. _____ (۱۳۷۴)، جستاری چند در فرهنگ ایران، تهران: فکر روز.
۱۴. بیگی حبیب آبادی، پرویز؛ (۱۳۸۲)، حماسه‌های همیشه، سه جلد، تهران: فرهنگ گستر و صریح.
۱۵. حسینی، سید حسن؛ (۱۳۶۳)، همصدا با حلق اسماعیل، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی حوزه هنری.
۱۶. _____ (۱۳۷۰)، گنجشک و جبرئیل، تهران: افق.
۱۷. _____ (۱۳۷۲)، نوشداروی طرح ژنیک، تهران: سوره مهر.
۱۸. _____ (۱۳۷۶)، در ملکوت سکوت، تهران: انتشارات انجمن شاعران ایران.
۱۹. _____ (۱۳۷۸)، از شرابه‌های روسی مادرم، تهران: سوره مهر.
۲۰. رستگار فسایی، منصور؛ (۱۳۷۹)، الف، اژدها در اساطیر ایران، تهران: توس.

۲۱. _____ (۱۳۷۹) ب، فرهنگ نامهای شاهنامه، جلد اول، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۲۲. _____ (۱۳۸۳)، پیکرگردانی در اساطیر، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۲۳. سبزواری، حمید؛ (۱۳۶۲)، سرود درد، تهران: انتشارات کیهان.
۲۴. _____ (۱۳۶۷)، سرود سپیده، تهران: انتشارات کیهان.
۲۵. _____ (۱۳۶۸)، دیوان اشعار حمید سبزواری، تهران: کیهان.
۲۶. _____ (۱۳۷۱)، سرود دیگر، تهران: کیهان.
۲۷. شهریار، محمد حسین؛ (۱۳۷۲)، دیوان شهریار، سه جلد، تهران: رسالت.
۲۸. صفا، ذبیح الله؛ (۱۳۶۳)، حماسه سرایی در ایران، تهران: امیرکبیر.
۲۹. فردوسی، ابوالقاسم؛ (۱۳۶۹)، شاهنامه به تصحیح ژول مول، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
۳۰. _____ (۱۳۷۸)، شاهنامه فردوسی، تهران: نشر قطره.
۳۱. گرین، راجر لنسلین؛ (۱۳۶۶)، اساطیر یونان از آغاز آفرینش تا عروج هراکلس، تهران: انتشارات صدا و سیما
۳۲. مردانی، محمد علی؛ (۱۳۶۸)، یوسف دل، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی حوزه هنری.
۳۳. _____ (۱۳۷۵)، در معبر نور، تهران: پیام آزادی.
۳۴. مردانی، نصرالله؛ (۱۳۶۰)، قیام نور، تهران: حوزه اندیشه و هنر اسلامی.
۳۵. _____ (۱۳۷۰) الف، آتش فی، تهران: اطلاعات.
۳۶. _____ (۱۳۷۰) ب، خون نامه خاک، تهران: کیهان.
۳۷. _____ (۱۳۷۲)، ستیغ سخن، تهران: سمت.
۳۸. مسکوب، شاهرخ؛ (۱۳۵۴)، مقدمه‌ای بر رستم و اسفندیار، تهران: امیرکبیر.
۳۹. _____ (۱۳۷۳)، هویت ایرانی و زبان فارسی، تهران: باغ آینه.
۴۰. مشفق کاشانی، عباس؛ (۱۳۶۵)، صلی غم، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۴۱. _____ (۱۳۶۷)، آذرخش (گزیده اشعار)، تهران: انتشارات کیهان.
۴۲. _____ (۱۳۷۳)، آینه خیال، تهران: انتشارات کیهان.
۴۳. _____ (۱۳۷۵)، آینه آفتاب، تهران: انتشارات اسوه.
۴۴. موسوی گرمارودی، علی؛ (۱۳۶۲)، خط خون، تهران: زوار.

۴۵. _____ (۱۳۶۷)، دست چین، گزیده هفت مجموعه شعر، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی
۴۶. _____ (۱۳۷۵)، گزیده اشعار گرمادودی، تهران: مروارید.
۴۷. وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی (۱۳۶۴)، شعر جنگ، تهران: اداره کل تبلیغات و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی.
۴۸. هینلز، جان راسل؛ (۱۳۸۳)، شناخت اساطیر ایران؛ ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی، تهران: چشمه.
۴۹. یاحقی، محمد جعفر؛ (۱۳۸۶)، فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی، تهران: سروش.

